

آمال فراخود و آرمان خود

○ شهره کائدی

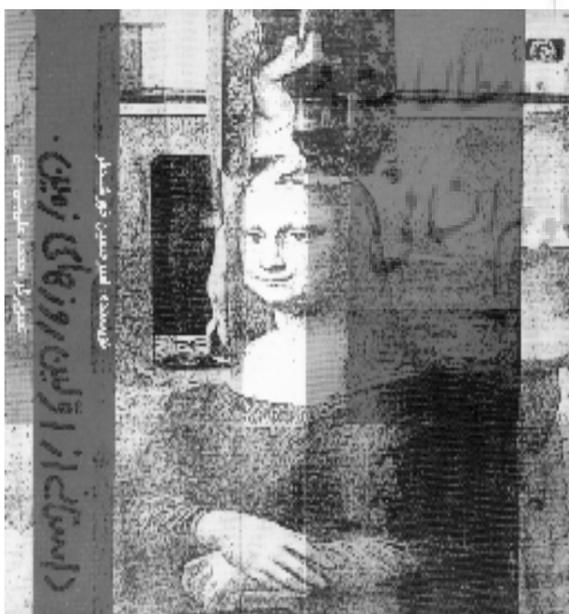
قصه‌های «خورشیدفر»، گرچه متعدد و متنوعند، از تفنن لجام‌گسیخته تخیل برنمی‌خیزند و از قانونمندی ویژه‌ای برخوردارند؛ چنان که مسیرهای معین احساس و اندیشه مخاطب را تصاحب می‌کنند. شخصیت‌های این آثار یا کودکانند یا ذهنیتی کودکانه دارند و یا تعلق به دوران کودکی بشر دارند. چرا که برای شناسایی هستی، از تعقل و صورت‌های عقلی نمی‌آغازند؛ آنان پیش از آن که به منطق عقلی دست یابند، زندگی را با معرفت افسانه‌ای سر می‌کنند. در «پسری که هیچ ستاره‌ای نداشت»، می‌خوانیم که: «پسر می‌اندیشد که ستاره‌اش در گوشه‌ای از آسمان گم شده است. پس بار سفر می‌بندد تا دنبال آن رود. در راه، به دختر که او هم ستاره‌ای ندارد، وعده می‌دهد برای او نیز ستاره‌ای آورد. دختر خواب خود را درباره سرزمینی در شرق می‌گوید که کوهی دارد که ستاره‌ها در قله‌اش متولد می‌شوند. پسر به سوی شرق رفته، ستاره را می‌چیند و به سوی زمین بازمی‌گردد و از بلندترین نردبان زمین بالا رفته، ستاره را به سقف آسمان می‌چسباند.»

واقعیات عینی این انسان‌ها تحقق عینی همان واقعیات ذهنی است و به این سبب جلوه اشراقی کشف و شهود دختر داستان، خود به واقعیتی عینی بدل می‌گردد. «گاستون باشلار» معتقد است که آدمی برای تسخیر جهان، به دور راه متوسل می‌شود. علم و تخیل. او شعر، اسطوره و مذهب را در حیطة دوم جا



در این سطور، قصد توصیف چهار اثر از امیرحسین خورشیدفر را که توسط نشر «ماه‌ریز» به چاپ رسیده است، داریم. نویسندگان در این آثار، برای بیان مضامین داستانی، از نوعی تخیل نمادین استفاده کرده است. ذهن نمادساز او، آفریننده‌ی آثاری است که معرف رؤیا، قداست و هنر است و سمبولیسم ارائه شده، چون نوعی حکمت و عرفان، چون نوعی کشف و شهود و چون نوعی وحی و تجلی جلوه می‌کند. سمبولیسمی که به جهت آرمان‌سازی، مخاطب را به سوی مبدأ و ازلیتی که برترین ارزش‌هاست، رهنمون می‌کند. به زبانی، تخیل نویسنده دری به سمت و سوی عالم جاودانگی غیب و اسرار دارد؛ دری که از ورای آن می‌توان تصویری برای تجسم این فعالیت ذهنی ساخت.

این داستان‌ها و جزء جزء مصالح مندرج در آن، خود بیانگر نوعی اسطوره‌سازی در جهان مدرن است. اسطوره‌سازی که همواره بوده، هرگز از میان نرفته و نخواهد رفت. اسطوره‌ای که به همراه زبان و ادبیت اثر، خود به شکل صور نمادین، نمایان می‌شود. اسطوره‌ای که بنیاد آن را تجربه‌های روحی و به ویژه خیال و رؤیا می‌سازد. اسطوره‌ای که خود، نوعی فراقکنی ذهنی کودکانه و هنرمندانه است. فضای این آثار، چنان است که کودکی بشر را می‌نماید. شاید در اعتقاد «خورشیدفر»، هم‌چون باورهای «باشلار»، معرفت واقعی همان تذکر کودکی باشد و تمامی نهادهای نهفته در تخیل، قرار است که سرانجام کودکی را فرا یاد آورند. فضای خیالی که نویسنده به تصویر می‌کشد، متجلی چیزی در سرشت نویسنده است؛ چیزی که هر تصویر ذهنی و هر وضعیتی را حامل معنایی قدسی و رازآموزانه می‌کند. گویی ناخودآگاه نویسنده، خاطره سمبول‌ها، نمادها و رمزها را فراموش نکرده و با نظری در درون خویش، وسیله بیان و افاده معنی این روایا و الهامات و تخیلات را در قصه‌های خود یافته است.





تصرف دارند. جالب آن جاست که حتی نام مؤلف (خورشیدفر) نیز بر این مدلول پای می‌فشارد و نمودگار صادقی از «الاسماء تنزل من السماء» محسوب می‌شود. انگاری در چنین بینش اسطوره‌ای، نام خورشید و خود خورشید، با هم در ذهن هنرمند و شخصیت‌های اثر فراخوانده می‌شوند. از طرفی، در اندیشه بدویان، آدمی برای حصول زندگانی جاوید، به دوگونه امیدوار بود: با وعده بقا در آسمان و یا با بشارت بقا در روی زمین. ردیای این اندیشه را به راحتی می‌توان در این داستان‌ها دنبال کرد. در «روزی که آسمان شکست» می‌خوانیم که:

«مردم به سه دسته: قدبلندها، کوتاه‌قدها و چاق‌ها منقسم‌اند و با هم جنگ می‌کنند. در اثر پرتاب سنگ، سقف آسمان می‌شکند. قدبلندی هزارساله که کم‌ری‌دولا دارد و این‌گونه هم قد بلند و هم قدکوتاه و هم چاق می‌نماید، می‌گوید تکه‌های آسمان را از نزدیکی بالا برده، سرجایش گزارند. او خود تکه آخر را بالا می‌برد، اما دیگر هرگز به زمین باز نمی‌گردد.» این خود تمثیلی از میل به جاودانگی با پیوستن به آسمان است. در اثر دیگری به نام «باران» نیز همین مسئله تکرار می‌شود. ابتدا با حرکتی معکوس، مسافری هم‌چون «مسافر کوچولو»ی «گزوپری» از بلندترین نردبان به سمت زمین پائین می‌آید، اما در پایان داستان، دوباره به مکانی که به آن تعلق داشت، یعنی آسمان، بازمی‌گردد. بازگشت به آسمان و پیوستن به آن، خود رمزی از جاودانگی است.

قهرمانان اسطوره‌ای نویسنده (چه پسرک، چه مسافر، چه پیرمرد هزارساله و چه شاعر) یگانه‌اند و سرشتی خدایی دارند. آن‌ها وجودی آرمانی و مثالی‌اند که رسالت‌شان، تحکیم و تقویت وجدان اخلاقی جماعت است. هرچند اکثر آن‌ها در پایان ماجرا، در عالم علوی استحاله می‌یابند. برای مثال، در داستان «باران» پسرک می‌کوشد آوازه‌ها و کلماتی آسمانی را در گوش زمینیان بخواند، اما مردمان زمین او را طرد کرده، تنها دختری که استعداد شنیدن کلام مقدس را دارد، جذب او می‌شود و در پایان، شخصیت آرمانی به مکان علوی بازمی‌گردد. این شخصیت‌ها چون رسول و سفیری رمزی محسوب می‌شوند که قصد دارند پیام‌شان را به زمینیان ابلاغ کنند و آن‌گاه با صعود جسم مادی خود به عالم بالا، به سوی قلمرو جاودانگی بتازند. صعود مرد هزارساله، در «روزی که آسمان شکست»، هم‌چون صعود مسافر، در «باران»، صعود ایلیا و معراج میترا را به یاد می‌آورد. جلوه کردن موجودی لایزال به صورت پیرمردی هزارساله که بلند، کوتاه و چاق است نیز خود مصرف کل صور مثالی، خود نمودگار ناخودآگاه جمعی یا حافظه کل عالم است.

در «داستانی از اولین روزهای زمین» می‌خوانیم که:

«بتلای زمانی بود. بعد نقطه‌ای سیاه به وجود آمد و کثیر شد و بعد نقطه‌ای سفید ایجاد گشت و متسع گشت. بعد خاکستری، روز و شب و... تا بالاخره سه انسان: شاعر، جنگجو و کشاورز موجود شدند و زمین بین این سه تقسیم گشت. کوهستان از آن جنگجو، جنگل از آن شاعر و دشت از آن کشاورز گشت. روزی جنگجو دشت را دید که طلایی شده و در مقایسه با کوهستان سنگی زشت خود،

می‌دهد. هم‌چنین، او هم‌چنین در قلمرو تخیل نمادین، حوزه‌ای به نام روایا را توصیف می‌کند که در آن، نماد به علامت (Symptome) بدل می‌شود. علاماتی که حاوی معانی و رمزهایی برای رمزگشایی هستند. حال در این آثار نیز تمامی تصاویر ارائه شده توسط متن، آستان معانی مجازی‌اند. این معانی، حکایت از نوعی آسمانی شدن، نیاز شدن در جاودانگی و بی‌مرگی قدیسان، رستاخیز و مفهوم دوام و بازگشت به عالم علوی را تداعی می‌کنند. هم‌چنین، می‌توان گفت که فضای حاکم بر دنیای این متون، فضای حاکم بر زندگانی اقوام پیشین و بدوی را نیز به یاد می‌آورد. آنان که از پرستش دهر (اصل زندگانی جاوید)، به پرستش اجرام سماوی و در وهله نخستین، خورشید رسیدند و این ایزد را نخستین پدر آسمانی خود شمردند. بنابراین، این پدیده‌های عینی با خدایی و مقدس پنداشته شدن، خود مبدل به نماد می‌شوند. گویی مرز میان واقعیت و نماد در ذهن این انسان‌ها هم‌چون ذهن یک کودک و ذهن یک هنرمند ترسیم گشته است. درست همان‌گونه که خورشید، ستاره، آسمان و... ذهن نوپای بشر را در تصرف داشته‌اند، ذهن انسان‌های این قصه‌ها و ذهن هنرمند خالق آن را نیز در



آن را پسندید و کشاورز را با تهدید، از دشت بیرون کرد. شاعر نیز از شجاعت جنگجو شعر گفت و در عوض، تکه‌ای از دشت را پادشاه گرفت تا این که شاعر، آن قدر شعر گفت که تمام دشت را تصاحب نمود.»

این داستان که حکایت از تفوق هنر بر هر آن‌چه در هستی است، دارد، با مفاهیمی مذهبی و عرفانی آغاز می‌شود. با اسطوره خلقت: در آغاز هیچ نبود، بعد نقطه سیاه، بعد نقطه سفید، سپس حرکت دیالکتیکی این دو، نهایتاً عالم کثرت و خلقت بشر. بدین ترتیب، نویسنده گذر از زمینه بی‌شکل هستی، به هستی دارای صورت و ساختار را با استفاده از لکه سیاه، لکه سفید و سرانجام، سه انسان شکل می‌دهد. داستان با این جمله شروع می‌شود: «ولش هیچ چی نبود. چون زمان هم نبود، کسی نمی‌داند چقدر طول کشید تا اولین چیز به وجود آمد...» ابهام عمدی آغاز متن، هم‌چون آغاز افسانه‌ها، به طور نمادین نشان می‌دهد که با شروع قصه، جهان ملموس و واقعیت عادی را ترک می‌گوییم و وارد فضایی اسطوره‌ای می‌شویم. فضایی اسطوره‌ای که انجیل نیز به آن تاکید دارد: بی‌شکلی جهان در آغاز و جدا شدن نور از ظلمت توسط خداوند. در داستان‌های آفرینش، کلمه همیشه با خدای آفرینش مطرح می‌شود و شامل - لغت فاعلی از سمل (دهخدا) - هستی از آن سرچشمه می‌گیرد. برای مثال، در متون اسطوره‌ای سرخ‌پوستان، آمده است که «در آغاز، کلمه به خدا بنیاد بخشید» و در انجیل آمده است که «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. همان در ابتدا نزد خدا بود. همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت. در او حیات بود و حیات نور انسان بود و نور در تاریکی می‌درخشید و تاریکی آن را در نیافت.» (انجیل یوحنا باب اول) حال آغاز این داستان، با اسطوره آفرینش و در ادامه، با برتر کردن مقام شاعر، مقام شعر یا مقام کلمه، خود مؤید چنین نکته‌ای است. کلمه‌ای که از همان آغاز به پهنه مقدس فراکشیده می‌شود و میدان نیروهای اسطوره‌ای است. گویی سراسر هستی قرار است به کلمه زنده شود و حیات گیرد. کلمه‌ای که نابودنشده‌ی و نخستین زاده قانونی ازلی است. انگاری در این‌جا، کلام و اسطوره، دست به دست هم داده تا شاعر شاعر را بنیان دهند تا به صورت نوعی نیروی آغازین درآید که سراسر هستی و عمل از آن سرچشمه گیرد. شاعری که جهان تأثر حسی را به جهان ذهنی یا جهان مفاهیم و معانی تبدیل می‌سازد و شعر او زبان



مادری بشریت قلمداد می‌گردد. به زبانی، استعاره موجود در شعر او، حلقه پیوند زبان و اسطوره می‌گردد.

از طرفی، برجسته شدن دشت به نسبت کوهستان و جنگل، خود تاکیدی دیگر بر اعتقادات اقوام بدوی است. آنان که گندم را منجی عالم و پسر یگانه پدر آسمانی و مادر زمینی می‌دانستند. بدین‌گونه «خورشیدفر» داستانی نوشته که دنباله اسطوره «والدین جهان» محسوب می‌شود.

اما در بعضی از این قصه‌ها قهرمانان، برخلاف قهرمانان اسطوره، تنها نیستند و یارانی از جنس مخالف دارند. در کنار پسرک داستان «پسری که هیچ ستاره‌ای نداشت» یا پسرک مسافر «باران»، دخترانی حضور دارند که مفهوم آنیمای (Anima) یونگ را تداعی می‌کنند. در اندیشه یونگ زن یا مادینگی یا آنیما، به صورت فرشته‌ای مادینه، نماد همه نمادهاست که در عالم خیال با آنیموس (Animus) سخن می‌گوید. در این آثار، همواره نرینه یا آنیموس، فاعل است و مادینه یا آنیما منفعل. کنش‌های داستان نیز همراه از ترکیب یک میل فاعل یا فعال و میلی منفعل یا کارپذیر پدید آمده است. برای مثال، خطر کردن پسرک و حرکت و سفر، او را در موضع فاعل و انتظار و گل چیدن دخترک و خواب‌هایش، او را در موضعی منفعل قرار می‌دهد. به زبانی دیگر، تصاویری که به حالتی انفعالی در ناخودآگاه ذهن دخترک اقامت دارند و در رؤیاهای او متجلی می‌شوند، به صورت نیرویی خودآگاه و فعال، در کنش‌های پسرک جان می‌گیرند و هماهنگی این دو نیرو، داستان را پیش می‌برد.

نویسنده برای بیان مضامین داستانی خود، از عناصر دیگری نیز مدد می‌گیرد. برای مثال، استفاده از عنصر «کوه» در «پسری که هیچ ستاره‌ای نداشت»، خود یادآور نکاتی است که رازآموزان در مراسم رازآموزی، به طور موقت در آن اقامت می‌کردند که نمادی از بازگشت به زهدان مادر بوده است. بنابراین، مکان‌ها و نشانه‌ها، القاکننده نمادهای اسطوره‌ای‌اند.

هم‌چنین، استفاده از نردبان در همین داستان و داستان «باران» و «روزی که آسمان شکست»، خود نشان از آن دارد که به یاری تأمل و مراقبه، راز آموخته می‌تواند از خودآگاهی، به ناخودآگاهی صعود کند و یا حکایت از پیوند ناخودآگاه و خودآگاه دارد. هم‌چنین در تفاسیر اسطوره‌شناختی، نردبان را راهیاب به مقصد جاودانگی می‌دانند. حضور پرنده‌ها در داستان «باران»، نمایشگر آزادی روح، پرواز و اوج گرفتن و رهایی از وابستگی به این هستی خاکی است. پرنده در فرهنگ اسطوره‌ای، علاوه بر رهایی‌بخشی، نمایانگر فراخود با تمام محتوای آن، از اهداف عالی گرفته تا آرمان‌های بلندپروازانه است.

به هر تقدیر، این داستان‌ها آغشته به رنگ اسطوره و اشباع از فضای آن است. حضور چنین نمادگرایی در فضای داستانی، ضامن و حافظ تعادل و توازن روانی و سرانجام، تعالی کودک است. چرا که گرایش خردورزانه آدمی، زاینده رشد صورت‌های استعاری و اسطوره‌ای دوران کهن است.

